

تحلیل امکان اطلاق «موجود» بر «وجود»

## أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

### بسم الله الرحمن الرحيم

و مِنْهَا اخْتِلَافُهُمْ فِي أَنَّهُ مَوْجُودٌ أَوْ لَا فَقِيلَ إِنَّهُ مَوْجُودٌ بِوَجُودٍ هُوَ نَفْسُهُ فَلَا يَتَسَلَّلُ وَ قِيلَ بَلْ اعْتِبَارِيُّ لَا تُحَقِّقْ لَهُ فِي الْأَعْيَانِ وَ قِيلَ لَيْسَ بِمَوْجُودٍ وَ لَا مَعْدُومٍ وَ الْحَقُّ أَنَّ الْعَامَّ اعْتِبَارِيٍّ وَ لَهُ أَفْرَادٌ حَقِيقِيَّةٌ.  
و مِنْهَا اخْتِلَافُهُمْ فِي أَنَّ الْوُجُودَاتِ الْخَاصَّةَ نَفْسُ الْمَاهِيَاتِ أَوْ زَائِدٌ عَلَيْهَا وَ الْحَقُّ أَنَّهُ نَفْسُ الْمَاهِيَاتِ الْمُمْكِنَةِ فِي الْوَاقِعِ وَ غَيْرُهَا بِحَسَبِ بَعْضِ الِاعْتِبَارَاتِ فِي الذَّهْنِ.  
و مِنْهَا اخْتِلَافُهُمْ فِي أَنَّ لَفْظَ الْوُجُودِ مُشْتَرَكٌ بَيْنَ مَفْهُومَاتٍ مُخْتَلَفَةٍ أَوْ مُتَوَاطٍ يَقَعُ عَلَى الْمَوْجُودَاتِ بِمَعْنَى وَاحِدٍ.<sup>۱</sup>

مرحوم آخوند در اینجا چند مورد اختلاف را

مطرح می‌کند و از این مطلب فارغ می‌شوند و وارد

در مسئله بسیار مهم و دقیقی می‌شوند که بیشتر آنها

مباحث و اختلافات لفظی و مفهومی است و یکی از

آن مطالب که محط بحث است این است که [آیا]

می‌شود برای وجود اطلاق موجود کرد یا نه؟ آیا ما

می‌توانیم بگوییم: **الوجود موجود** یا نمی‌توانیم؟!

البته این بحث در بحث مشتق مطرح شد و اینکه

مشتق چه معنایی دارد و آیا در مشتق مفهوم ذات اخذ

شده است یا اینکه آن معنای ذات مأخوذ نیست بلکه

همان مشتق در حالتی از حالات عنوان اشتقاق را به

خود می‌گیرد. براساس آن مسئله این اختلاف هست

۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۲۵۸.

که وقتی ما می‌گوییم: **الوجود** برای این مبتدا چه خبری باید آورده شود؟! آیا می‌توانیم بگوییم: **الوجود موجود؟! زیرا موجود یعنی ذاتٌ ثَبَّتَ لَهُ الوجود** و وجود که ذات نیست پس اطلاق **موجود** بر وجود نابجا است که همان بحث را می‌شود در اینجا آورد و موجود را به معنای همان وجود، به معنای حقیقت متشخصه خارجی اخذ کرد. به این بیان که مقصود از موجود عبارت از یک موجود خاص با یک تعین و شکل و عوارض خاص است که قطعاً وجود این طور نیست. خود وجود **مِنْ حَيْثُ هُوَ** دارای یک مفهوم و یک تشخص مختص به خودش است که آن تشخص، تشخص سِعی است و معنای آن تشخص معنای کلی نیست؛ نه کلی منطقی و نه این که عبارت از ماهیتی است که دارای مصادیق **مختلفة الأنواع و الفصول و متفقة الأجناس** در تحت یک طبیعت نوعیه باشند طبعاً وجود نمی‌تواند به این معنا باشد چون وجود از بحث ماهیات و مقولات خارج است و نه آن کلی به معنای یک لفظ عامی که دارای افراد متعدده‌ای است، به آن کیفیت هم نیست.

بنابراین وجود عبارت از یک حقیقت خارجی است که حقیقت واحده است و دارای ماهیت سعی است یعنی شمول او همه افراد داخل تحت این حقیقت را به نحو مشکک نه به نحو متواطی در برمی گیرد. این معنا، معنای وجود است. پس به این معنا شما می توانید به وجود اطلاق موجود کنید چون موجود یعنی هر حقیقتی که تشخیص بردار و تعیین بردار است، حالا آن تعیین یک تعیین محدود باشد یا یک تعیین سعی و اطلاقی باشد. مقصود ما از تعیین حد و قید نیست بلکه عینیت خارجی است و چه تعیینی بالاتر از تعیین وجود که به تعیین او همه متعینات متعین هستند و به وجود و تشخیص خارجی او همه مصادیق در خارج متشخص هستند.

پس به این معنا **الوجودُ موجودٌ متها الوجودُ** ذاتٌ ثَبَتَ لَهُ الوجود یعنی **حقیقةٌ** که وجود برای او ثابت است آن وجودی که برای او ثابت است نه وجودی است که از خارج و به عنوان عرض باشد که تسلسل پیدا بشود و نقل کلام در او بکنیم بلکه **الوجودُ موجودٌ** به نفس همین وجود، **الوجودُ**

موجود، ذاتٌ ثَبَّتْ لَهُ الوجود به خودش، نه به آن  
شیء آخر نه به وجود آخر. **فَلَا يَتَسَلَّلُ** این یکی از  
مواردی است که محل بحث است.

یکی از آن مواردی که محل اختلاف است این  
است که وجودات خاصه آیا خود ماهیات هستند  
یا اینکه زائد بر ماهیات هستند؟! یعنی ماهیتی هست  
و بعد یک وجود خاصه عارض بر او می شود یا اینکه  
وجود عبارت از خود ماهیت است؟! این مسئله  
بسیار مسئله دقیقی است و بارها من به این مسئله  
اشاره کردم.

عنیت ماهیت با وجود خارجی

یکی از موارد شبهه‌ای که بین آقایان در تقریر  
مسئله ماهیت و وجود می بینیم این است که به نحوی  
مطلب برای آنها روشن شده است کأنّ وجود جدای  
از ماهیت است و ماهیت یک امر عدمی، عقلی،  
ذهنی، تخیلی و تصویری است و وجود بر این ماهیت  
عارض می شود و حساب ماهیت و حساب وجود  
دوتا است در حالی که بارها عرض شد مسئله ماهیت  
و مسئله وجود خارجی عین همدیگر هستند یعنی ما  
چیزی غیر از وجود نداریم، یعنی نفس همان شیئی

که ذات شیء را تشکیل می‌دهد، نفس همان شیء  
حدود و قیود او را تشکیل می‌دهد. پس حدود و قیود  
چیزی [جز] وجود نیست و وجود چیزی [جز]  
تشخیصات نیست.

تعمل عقلی موجب افتراق بین ماهیت و وجود

بنابراین افتراق بین این دو مسئله فقط در تعمل  
عقلی است نه در تعین و عینیت خارجی، این همان  
مطلبی است که مرحوم آخوند می‌خواهند در اینجا  
بفرمایند؛ می‌فرمایند که مسئله وجود با مسئله  
ماهیات خارجی دوتا نیست بلکه همان خود ماهیات  
است، اسم همین ماهیتی که شما می‌بینید را [هم]  
می‌شود ماهیت بگذارید [هم می‌شود] وجود  
بگذارید هر دو یکی است متنها همان‌طوری که قبلاً  
عرض شد این وجود با وجود دیگر تفاوتش در خود  
وجود است. چطور ما این مطلب را در مراحل  
تشکیکی وجود در مبدعات، در صور مجرده، در  
صور روحانیه و آن صور نوریه قائل هستیم که در  
آنجا مسئله افتراق در انواع، عبارت از تفاوت در  
مراتب تشکیک خود وجود است و مسئله ماهیتی در  
کار نیست که وجود عارض بشود و احتیاجی به ماده

و مدت داشته باشد.

ما همان مطلب را با همان بیان و تقریر دیگر در همه حتی کون و فساد هم مطرح می‌کنیم؛ می‌گوییم که ماهیت عبارت از وجود خاصه است و آن وجود خاصه عبارت از آن ماهیت است و چون ثانی بر وجود معنا ندارد پس آن مشارکات دو متشخص با خود وجود، نفس متفارقات دو متشخص با همدیگر در اصل الوجود هستند پس خود وجود است که موجب اختلاف خودش شده است نه امر دیگر، خود وجود است که بینونیت بین دو امر را به وجود آورده است نه شیء دیگر و خود وجود است که امتیاز بین دو تعین را ایجاب می‌کند نه شیء دیگر و **هَذَا مِنْ أَعْجَبِ عَجَائِبِ** این هم یکی از مواردی بود که ایشان فرمودند.

لزوم قائم به مبدأ بودن هر شیء موجود

یکی از مسائلی که مورد اختلاف بین آقایان است این است که وجود حالا می‌خواهد وجود حقیقی باشد یا اینکه وجود انتزاعی باشد؛ یعنی یا آن حقیقت خارجی وجود یا مفهوم انتزاعی وجود هرچه را که شما می‌خواهید تصور کنید وجود را به معنای مفهوم

بگیرید که قائلین به اصالت ماهیت قائل به این هستند  
یا وجود را به معنای همان حقیقت خودش بگیریم  
که قائلین به اصالت وجود قائل به این هستند این  
مسئله در مفهوم وجود باید باشد یعنی هر شیئی که  
وجود است باید قیام به مبدأ داشته باشد و نمی شود  
قائم به مبدأ نباشد و خود مسئله وجود در هر امری  
و در هر شیئی چه قائل به اصالت ماهیت باشیم یا  
قائل به اصالت وجود باشیم، این ماهیت باید از مرتبه  
تقرر خودش خارج شده باشد و لباس وجود ولو  
لباس وجود انتزاعی - بنا بر قول به اصالت وجود -  
پوشیده باشد تا بتوان در اینجا صدق موجود کرد. به  
نظر می رسد این مطالب خیلی مطالب قابل بحثی  
نباشد ان شاء الله در این مجلس تمامش می کنیم.

وَمِنْهَا اخْتِلَافُهُمْ فِي أَنَّهُ مَوْجُودٌ أَوْ لَا فَقِيلَ إِنَّهُ مَوْجُودٌ بِوَجُودِ هُوَ نَفْسُهُ فَلَا يَتَسَلَّلُ.

یکی از موارد اختلاف آقایان این است که آیا  
وجود موجود است یا نه؟ یعنی آیا در قضیه **الوجودُ**  
**موجودٌ** می توانیم **موجودٌ** را محمول برای وجود قرار  
بدهیم یا نه؟ یا اینکه **موجودٌ** از وجود صحت سلب  
دارد؟ گفته شده که **الوجودُ موجودٌ** متها **ذاتٌ ثَبَتَ**  
**لَهُ الوجودُ**، **ذاتٌ ثَبَتَ لَهُ نَفْسُ هَذَا الوجودِ**، **بَلْ هَذَا**

**الذات هو الوجود** یعنی خود این ذات، وجود است نه اینکه ذاتی است که وجود بر او عارض می شود. وجود موجود است به وجودی که خود همان **موجود** است پس دیگر در اینجا تسلسل در عروض پیدا نمی شود تا اینکه نقل کلام در همان عروض وجود بر این ذات بشود.

و قِيلَ بَلْ اَعْتَبَرِيْ لَا تُحَقِّقْ لَهُ فِى الْاَعْيَانِ.

بعضی ها هم این طور مطرح کرده اند که وجود یک امر اعتباری است که تحققى در اعیان ندارد و آنچه را که در اعیان هستند ظلال وجود هستند، خود وجود این طور نیست.

و قِيلَ لَيْسَ بِمَوْجُودٍ وَلَا مَعْدُومٍ وَالْحَقُّ أَنَّ الْعَالَمَ اَعْتَبَرِيٌّ وَلَهُ اَفْرَادٌ حَقِيقِيَّةٌ.

و بعضی ها قائل به شق ثالث شدند و گفتند که اصلاً مسئله **موجود معدوم** نمی تواند محمول برای وجود واقع بشود، چرا؟ چون از یک طرف می گوئیم که **الوجود موجود** چون وجود ذاتی نیست که **ثَبَتَ لَهُ الوجود** باشد، تسلسل پیدا می شود. از یک طرف هم نمی توانیم بگوئیم: **الموجود المعدوم** چون در اینجا حمل نقیض بر نقیض خود او است و حمل نقیض بر نقیض هم محال است چون وجود خلاف معدوم است! بنابراین در اینجا باید بگوئیم که نه



موجود است و نه معدوم است که متکلمین قائل به این قول هستند.

حق این است که وجود یک عام به معنای انتزاعی و اعتباری است که همان مفهوم وجود باشد ولی افرادی دارد که آن افراد، افراد حقیقیه هستند که آن وجود از آنها انتزاع می شود.

و مِنْهَا اخْتِلَافُهُمْ فِي أَنَّ الوجوداتِ الْخاصَّةَ نَفْسُ الماهياتِ أَوْ زائِدٌ عَلَيْهَا وَ الْحَقُّ أَنَّهُ نَفْسُ الماهياتِ الْمُمكنَةِ فِي الواقعِ وَ غَيْرُهَا بِحَسَبِ بَعْضِ الاعتباراتِ فِي الذَّهْنِ.

و یکی از آن موارد این است که آیا وجودات خاصه خارجی خود ماهیات هستند یا اینکه زائد بر ماهیات هستند؟ کأنّ ماهیات در عالم تقررات تقرری دارند و این وجودات خاصه بر این تقرر عارض و اضافه می شود. حق این است که اینها در واقع خود ماهیات ممکنه هستند و ما دو چیز نداریم! اینکه یک ماهیت داشته باشیم و یک وجود خاصه که عارض بر ماهیت در خارج بشود، نه! یک چیز است منتها عقل آن امر خارجی را تحلیل می کند ولی آنچه که در خارج هست یکی است ولی بر حسب اعتباراتی که ذهن می کند غیر از آن ماهیات هستند.

و مِنْهَا اخْتِلَافُهُمْ فِي أَنَّ لَفْظَ الوجودِ مُشْتَرَكٌ بَيْنَ مَفْهُوماتٍ مُختلفَةٍ أَوْ مُتَوَاطٍ يَقَعُ عَلَى الوجوداتِ بِمَعْنَى وَاحِدٍ أَوْ مُشَكَّكٌ يَقَعُ عَلَى الجميعِ بِمَعْنَى وَاحِدٍ هُوَ مَفْهُومُ الْكونِ لَا عَلَى السَّواءِ وَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ.

یکی از آن موارد این است که لفظ وجود بین

مفهوماتی که مختلف هستند مشترک است یا اینکه در اینجا باید مشترک لفظی قائل شویم مثل لفظ «عین» که بر معانی و مفاهیم متعددهای اطلاق می‌شود یا اینکه متواطی است که بر موجودات به معنای واحد واقع می‌شود مثل انسان که بر همهٔ انواع به یک منوال اطلاق می‌شود و انسانیت کم‌وزیاد ندارد و مقول به تشکیک نیست. آیا وجود این‌طور است؟! یا اینکه مشکک است که بر جمیع به معنای واحد واقع می‌شود که بر همه به یک معنا اطلاق می‌شود مانند لفظ نور ولیکن مفهوم آن کون است اما اطلاقش بر همهٔ مصادیق به یک منوال نیست؛ همان‌طوری که نور دارای مراتب مختلفه‌ای از شدت و ضعف است وجود هم دارای مراتب مختلفی از شدت و ضعف است.

اما این نکته را نباید فراموش کنیم؛ ما وقتی می‌گوییم که وجود کم‌وزیاد دارد متبادر به ذهن ما این است که من باب مثال وجود یک فیل حصهٔ بیشتری از وجود یک گوسفند دارد ولی این مسئله از نقطه نظر حقیقت وجود که یک حقیقت بسیطه و یک حقیقت مجرد است تفاوت دارد. این مسئله حصهٔ

زیاد و حصه کم داشتن از وجود مربوط به ماده است. شما وقتی که به یک کوه نظر می کنید آن مقداری از ماده که این کوه سهم می برد طبعاً بیشتر از یک تپه از خاک می باشد و همین طور آن مقدار از ماده که یک فرس یا یک بقر یا یک فیل سهم می برند از آن مقداری که یک غنم یا یک کبوتر سهم می برد بیشتر است لذا حصه وجودی او از این بیشتر ولی این مطلب این طور نیست.

#### قضیه اشتداد و ضعف در مراتب وجود

در قضیه اشتداد و ضعف در مراتب وجود مسئله میزان شدت تجرد آن وجود با مبدأ خودش است، آن حقیقت وجودی هرکدام از این دو موجود که از نقطه نظر آن سعه مدرکات و سعه آن حصص نوریّه وجودیه در آنها بیشتر است حصه اش از وجود بیشتر است. مثل اینکه شخصی هست پنجاه کیلو بیشتر وزن ندارد ولی عالمی است بسیار مبرّز و بسیار متّاله و حکیمی است بسیار متقن اما در عوض یک نفر در کنار او نشسته که ۱۶۰ کیلو هم وزنش است ولی هر را از بر تشخیص نمی دهد خب ما می گوییم که بله، این شش برابر این حصه وجودی دارد درحالی که

مسئله به این کیفیت نیست. آن مقدار تجردی که به واسطه این علوم کسب کرده و ریاضاتی که موجب شده است که او را به همان حقیقت وجود نزدیک کند و از آن مبدأ وجود آثار بیشتری را تقبل کند موجب ازدیاد و اشتداد آن نور وجود در او است. مسئله به ماده بر نمی گردد که البته خود مرحوم آخوند إن شاء الله بعدها در بحث الهیات بالمعنی الأخص این مطلب را می فرماید.

و منها اختلافهم فی أنَّ الوجودَ سواءَ كانَ حقیقیّاً أو انتزاعیّاً معتبرٌ فی مفهوم الموجود.<sup>۱</sup>

[از جمله آنها اختلافشان در این است که] حالا

می خواهد وجود، وجود حقیقی باشد یا انتزاعی باشد

آیا این وجود در مفهوم موجود معتبر است؟!

تلمیذ: ببخشید، بالأخره خود این ماده هم وجود

دارد دیگر؟

استاد: بله!

تلمیذ: شما فرمودید که شدت و ضعف را نسبت به ماده حساب نمی کنیم ولی بحث ما در ماده است ...

استاد: آن نفس است، عرض کردم شما یک

انسان ۱۸۰ کیلویی و یک انسان ۴۵ کیلویی را تصور

کنید کدام یک از این دو حصه بیشتری از وجود

---

۱. همان، ص ۲۵۸ و ۲۵۹.

برده‌اند؟! بله، [انسان ۱۸۰ کیلویی] حصهٔ بیشتری از ماده برده است ولی بحث ما حصهٔ بیشتری از وجود است و وجود عبارت از حقیقت مجردهای است که کمی از بسیار آن بروز و ظهور ماده پیدا کرده است وقتی که آن حقیقت انسان با دیگری ملاحظه می‌شود، گوشت و استخوان او ملاحظه نمی‌شود [بلکه] نفس او، مقدار ظرفیت و سعهٔ او، میزان اطلاع او، میزان بینش او نسبت به عوالم و آن مقداری که از صفات جمالیه و جلالیه کسب کرده برای ما ملاک است.

#### ملاک حلیت و حرمت حیوانات

تلمیذ: نسبت به جوامد، آیا ما نسبت به ملکوتشان [نظر می‌کنیم؟]

استاد: بله، شما دو حیوان را چطور در نظر می‌گیرید؟! کدام را ترجیح می‌دهید؟! بله، به دید ظاهر و به دید عامیانه یک فیل چند تن وزن دارد. شنیده‌ام بعضی از فیل‌ها ۱۴ تن یا ۱۵ تن وزن دارند! ولی یک گوسفند هر چقدر هم بزرگ باشد دویست کیلو که بیشتر وزن ندارد خب می‌گوییم که فیل حصهٔ بیشتری از وجود برده است. درحالی‌که اگر ما فرض کنیم همین گوسفند مدرکات و مقدار

اطلاعاتش نسبت به عالم وجود و نسبت به صفت و اسماء پروردگار و آن مقداری که خدا در این قرار داده بیشتر از آن فیل باشد، حصه وجودی این غنم بیشتر است و حتی در حیوانات مقدار کدورتشان، روحانیتشان و سایر مسائل از حلیت و حرمت همه بر همین اساس تقسیم‌بندی می‌شود. لذا مسئله فقط مسئله ازدیاد مادی نیست چون در این مطلب مقصود از اشتداد و تشکیک در وجود همان جنبه ملکوتی و مقدار سعه نفسانی اینها نسبت به عالم ملکوت است. تلمیذ: شما فرمودید مدرکات بعضی از حیوانات را نسبت به حجر ...

استاد: خود حجر هم همین‌طور است و برای حجر هم فرق می‌کند. خود زمین‌ها فرق می‌کنند. هر سنگی با سنگ دیگر تفاوت دارد و این‌طور نیست که همه سنگ‌ها یکی باشند؛ هر سنگی یک ملکوتی دارد! یک سنگ کدورت دارد و یک سنگ نورانیت دارد، مکان‌ها همه باهم تفاوت دارند. بله، همه اینها حقیقت ملکوتی خودشان را ظاهر می‌کنند.

و قیام المبدأ بالشیء حقيقة أو مجازاً شرط فی کونه موضوعاً للحکم علیه بآنه موجوداً أم لا.

قیام مبدأ به یک شیء حقیقتاً مانند اوصافی که

یک مبدأ حقیقتاً قائم به یک شیء است مثل ضارب و یا مجازاً آن مبدأ قائم باشد مانند استعارات و امثال ذلک یا انتزاعیات، این قیام مبدأ شرط است در اینکه آن شیء موضوع برای حکم بر خودش باشد به اینکه موجود است، یا اینکه این طور نیست؛ یعنی وجود معتبر در مفهوم موجود نیست، وجود ولو اینکه اخذ نشده باشد باز **موجود** بر او صدق می کند.

بل الموجود مفهوم بسیط من غیر دخول المبدأ فیہ.

موجود مفهوم بسیطی است بدون اینکه آن وجود دخالتی در این داشته باشد ولو اینکه وجود دخالت ندارد ما می توانیم موجود بگوییم. البته این بحث در اصالة الماهیه مطرح می شود.

و لیس للمبدأ تحقق لا عیناً و لا ذهناً و لا قیام بالموضوع لا حقيقة و لا مجازاً بل موجودیه کل شیء اتحادہ مع مفهوم المشتق لا غیر و الأول هو الحق الذی لا شبهة فیہ.

منظور از اتحاد شیء با مفهوم مشتق در بحث وجود

برای مبدأ که همان وجود است نه عیناً و نه ذهناً هیچ دخل و هیچ تحقق نیست. و نه حقیقتاً و نه مجازاً قیامی به موضوع ندارد بلکه موجودیت هر شیء [اتحاد او با مفهوم مشتق است و لا غیر]. چه وقت ما می توانیم به اشیاء **موجود** بگوییم؟ در صورتی که آن شیء با مفهوم مشتق متحد باشد نه اینکه با مفهوم وجود! با مفهوم مشتق این متحد

باشد یعنی آن مفهوم **موجود<sup>۲۹</sup>** که قابل اشاره حسی  
 باشد در آنجا بتواند بر او صدق بکند حالا سواء<sup>۲۸</sup> اینکه  
 ما بتوانیم وجود را از او انتزاع بکنیم یا نکنیم. دیگر  
 در اینجا وجود لحاظ نشده است. وقتی می‌گوییم:  
**زید<sup>۲۹</sup> موجود<sup>۲۹</sup>** معنایش این طور نیست که **زید<sup>۲۹</sup> ذات<sup>۲۹</sup> ثبّت<sup>۲۹</sup>**  
**له<sup>۲۹</sup> الوجود** که در اینجا وجود برای او اخذ بشود.  
 چون ممکن است شخصی بگوید که معنا ندارد **زید<sup>۲۹</sup>**  
**ذات<sup>۲۹</sup> ثبّت<sup>۲۹</sup> له<sup>۲۹</sup> الوجود** از کجا آمد ثبّت شد؟! این  
 وجود پرنده بود که پر زد آمد و به این ماهیت خورد  
 که این وجود باشد؟! نه، وقتی که ضارب شیئی را  
 می‌زند خب شما این ضرب را در ضارب می‌بینید،  
 می‌بینید که ضارب یک ذات است و ضرب شیء  
 دیگری است و این ضرب از ضارب تجاوز می‌کند  
 و به مضروب می‌رسد اما وقتی که شما زید را  
 می‌بینید کجای این زید وجود خوابیده است تا اینکه  
 شما می‌گویید: زید یک **ذات<sup>۲۹</sup> که ثبّت<sup>۲۹</sup> له<sup>۲۹</sup> الوجود؟!!**  
 آقایان این طور می‌گویند که اینکه **الآن موجود<sup>۲۹</sup>** بر این  
 زید صادق است لازم نیست که حتماً بگوییم: معنای  
 مشتق در زید این است که یک ذات است که وجود  
 بر او ثابت است بلکه همین قدر که قابلیت دارد معنا



و مفهوم **موجود<sup>۲۸</sup>** را به خودش بگیرد در اینجا صدق می‌کند که بگوییم: **زید<sup>۲۸</sup> موجود<sup>۲۸</sup>** و دیگر لازم نیست حتماً یک وجود را از خارج بیاوریم به این زید بیچاره بچسبانیم.

مثلاً آقای ... وجود نیست، اینکه بنده دارم می‌بینم یک چشم است و یک ابروی بسیار زیبا و دلربا و یک سر و یک گردن و بقیه مسائلی که خب چندان اطلاعی نداریم!! ولی اسم هیچ‌کدام از اینها وجود نیست! اسم این دست و آن‌هم پا است، اسم آن‌هم شکم است، اسم آن‌هم سر است اما شما عضوی را به بنده نشان بدهید که اسمش وجود باشد! نه‌خیر، ما در اعضای ایشان چنین چیزی ندیدیم حالا آقایان حالا دارند یا ندارند نمی‌دانم! درست شد؟! اینها می‌گویند که مسئله **موجود<sup>۲۸</sup>، ذات<sup>۲۸</sup>**

**ثَبَّتَ لَهُ الوجود** نیست، همین قدر که این قابلیت دارد موجودیت را به خود بپذیرد؛ همین که شما نگاه می‌کنید، احساس می‌کنید که در خارج تعین دارد یعنی **موجود<sup>۲۸</sup>** که اتحادش با مفهوم مشتق لازم است نه‌اینکه آن مبدأ در او لحاظ بشود لحاظ لازم نیست

الآن هم با این ... که موجود است اتحاد دارد؛ چه اینکه **زید** بگوییم یا **موجود** بگوییم هردو یکی است.

ولی ایشان می‌فرمایند که حق با اولی است که شبهه‌ای ندارد بالأخره این **موجود** را که شما صدق می‌کنید یک لفظ است چرا به جای اینکه بگوییم: جناب آقای ... **موجود** نگفتیم؟! جناب آقای ... **حجر**؟! این **موجود** که الآن شما برای ایشان آوردید بالأخره یک مبدأ می‌خواهد و این مبدأ در اینجا چیست؟! شکی هم نیست که **موجود** اسم مفعول است خب اینجا یک واجب داریم، یک موجود داریم، یک موجب داریم و یک موجب داریم مسئله اینها براساس اعتبارات تفاوت پیدا می‌کند. اینکه شما الآن «**موجود**» را بر زید حمل کردید و به جای آن نگفتید: **زید ماء**، **زید تراب**، **زید حجر** چه معنایی را شما در اینجا لحاظ کردید؟! آن معنا همان وجود است بنابراین شبهه‌ای نیست که مسئله در مورد وجود از این قبیل است.

تلمیذ: برای **زید** **موجود** نمی‌توانیم اعتبار وجود ذهنی بکنیم؟!!

استاد: بالأخره ذهن این اعتبار را از کجا آورد؟!!

تا یک چیزی در خارج نبیند که [اعتبار نمی‌کند]!

حالا هرچه اسم می‌خواهید بگذارید، بالأخره

الآن زیدی که در اینجا هست، با نبودنش یکی است

یا دوتاست؟! ما اسم آن احساس تفاوت را وجود

می‌گذاریم.

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ